

نگاهی به زندگی کارگران در فیلم «انارهای نارس»

فیلم **انارهای نارس** ساخته‌ی مجیدرضا مصطفوی که در ژانر سینمای اجتماعی تولید شده و داستان زندگی زوجی از طبقه کارگر را به تصویر می‌کشد، در سال ۱۳۹۲ به روی پرده‌ی سینما رفت. انسی (آناهیتا همتی) و ذبیح (پژمان بازغی) زن و شوهر کارگری‌اند که در حاشیه‌ی شهر تهران زندگی می‌کنند و در خانه‌ی اجاره‌ای ساکن‌اند. هر دوی آن‌ها برای امرار معاش به کارگری مشغول هستند و هر روز صبح با ماشین عمو قادر (مهران رجبی) که پیرمردی سال‌خورده و همسایه‌ی آن‌هاست به محل کار خود می‌روند. انسی به پرستاری از خانم سال‌خورده‌ای به نام طوبی سادات مشغول است، ذبیح نیز کارگر جوش کاری است که غالباً در برج‌های سر به فلک کشیده‌ی شهر کار می‌کند. این زوج علاقه‌ی بسیار زیادی به بچه‌دار شدن دارند ولی علی‌رغم این‌که چند سال از ازدواجشان می‌گذرد هنوز صاحب فرزند نشده‌اند. ذبیح هنگام کار از داربست سقوط می‌کند و به گُمَا می‌رود. در این زمان است که انسی پی به حامله بودنش می‌برد و داستان فیلم بی‌آنکه سرنوشت ذبیح را مشخص کند خاتمه می‌یابد.

فیلم حداقل در ظاهر می‌کوشد تا داستان زندگی زوج کارگری را روایت کند و به مشکلات آنان بپردازد، که البته در هر جا به مشکلی پرداخته در توصیف و تصویر آن تواناست. برای مثال روزمرگی زندگی کارگران را به خوبی نشان می‌دهد، از صبح زود بیدار شدنشان و حرکت به سمت محل کار گرفته تا دیر وقت به خانه برگشتنشان و مشغول شدن خانم خانواده به کار پخت‌وپز و نحوه‌ی تقسیم کار در خانواده‌های کارگری؛ و از تکرار این فرایند نمی‌گریزد، یا دیگر مشکلاتی از قبیل نگرانی در مورد آینده و یا پرداخت اجاره‌خانه و ... اما با تمام اینها فیلم عامدانه یا غیرعامدانه فقط به نشان دادن حداقل‌هایی از مشکلات کارگران بسنده می‌کند و اکثریت مشکلات کارگران از قبیل مشاجره با صاحب کار، میزان و نحوه‌ی پرداخت دستمزد و ... را به امان خدا می‌سپارد.

روایتی که فیلم از اجتماع ارائه می‌دهد دقیقاً همان است که در جوامع سرمایه‌داری حضور دارد. همان نمایشی که برابری‌های فیک و دروغین را به آحاد جامعه القا می‌کند، همان داستان قدیمی که می‌کوشد تا ثابت کند یک کارگر با آفازاده‌ها و سرمایه‌داران، یک دست‌فروش با کسبه و بازاریان بازار بزرگ تهران و خدمه‌ی بیمارستان و پرستاران با پزشکان و جراحان و نمونه‌های بی‌شمار دیگری از این دست با هم برابرند و به یک میزان آزادی دارند، همان نمایشی که روابط و مناسباتی را نهادینه و پنهان می‌کند که ذیل آن کارگران به‌وسیله‌ی سرمایه‌داران استثمار می‌شوند و دست‌رنج آنان به تاراج می‌رود. این ایدئولوژی می‌کوشد تا به کارگران بقبولاند تصمیمات و تعاملات و تلاش آنان است که زندگی و جایگاه‌شان را می‌سازد. اما واقعیت را که به‌واسطه‌ی ایدئولوژی پنهان شده است باید در دل جامعه جست‌وجو کرد؛ و تنها در صورت آگاهی بر این واقعیت است که حقیقت جامعه برای‌مان آشکار می‌شود. واقعیتی که با تصویر فیلم از جامعه‌ی واقعی فرسنگ‌ها فاصله دارد. این واقعیت چیزی نیست جز روایتی که کارگران را از محصول کار، از فرایند کار و ذات انسانی آنها و حتی از دیگر انسان‌ها نیز بیگانه می‌کند و این ماهیت و ذات سرمایه‌داری است.

در فیلم، ذبیح که به کار جوش کاری در ساختمان‌های بلند مشغول است و این ساختمان‌ها در واقع ثمره‌ی دست‌رنج او و دیگر اعضای طبقه‌ی کارگر است، در خانه‌ای اجاره‌ای در حاشیه‌ی شهر زندگی می‌کند و عملاً از محصولی که می‌آفریند بی‌بهره است. ذبیح هرچه کالای بیشتری تولید می‌کند سهم کمتری از آن را صاحب می‌شود و هرچه آفریده‌ی او با ارزش‌تر باشد به همان نسبت دست‌یابی به آن کالا برای ذبیح دشوارتر می‌شود. در حقیقت محصولی که او تولید کرده متعلق به کس دیگری است و در برابر او قرار دارد. یعنی کالایی که کارگران آن را به وجود آورده اکنون به‌عنوان شیئی که ارزش بیشتری از خود کارگران دارد اعلام وجود می‌کند. در واقع محصول کار بیان مادی خود را خارج از کارگر می‌یابد و با کارگر بیگانه است. این بیگانگی از محصول کار خود نیز نتیجه‌ی بیگانه‌شدن امثال ذبیح است با فرایند کار؛ یعنی کار که می‌بایست فعالیتی باشد آزادانه و خودجوش و در جهت کشف خلاقیت‌های بشر اکنون به وسیله‌ای تقلیل یافته که امرار معاش کارگر را سبب می‌شود و اجباری‌ست که کارگر باید تن به آن بدهد. به همین دلیل است که انسی شوق و ذوقی برای انجام کارهای خانه‌ی طوبی سادات ندارد و یا ذبیح با علاقه به کاری که انجام می‌دهد نمی‌پردازد و در عوض به خیالبافی‌هایی درباره‌ی خرید زمین و عمل آوردن انارهای کاشته نشده‌ای که قرار است او را از این کار طاقت‌فرسا نجات دهد، مشغول است.

این دو نوع بیگانگی یکی از محصول کار و دیگری از فرایند کار، جهانی را اطراف کارگر شکل می‌دهد که مملو از کالاهایی خارج از دسترس اوست و توان خرید این کالاها برایش هر روز کم و کم‌تر می‌شود. اکنون کارگر در جهانی قرار دارد که همگی با او بیگانه‌اند و زندگی و کار او فقط به‌وسیله‌ای برای برطرف کردن نیازهای اولیه‌ی او تنزل می‌یابد. یعنی دقیقاً همان روایت فیلم که بزرگ‌ترین دغدغه‌ی این زوج بچه‌دار شدن است. روزمرگی تا مغز استخوان آن‌ها پیش رفته و تمام دل‌خوشی آن‌ها را به نیازهای اولیه تقلیل داده است. ذبیح و انسی حتی با دیگر انسان‌های اجتماع نیز بیگانه می‌شوند و آن‌ها را فقط به‌عنوان صاحبان کالاهایی که نیاز دارند می‌شناسند؛ مانند زن صاحب خانه‌ای که در آن زندگی می‌کنند و یا مالک زمینی که قصد خریدش را دارند. تعجبی ندارد اگر این روزمرگی‌ای که در فیلم جریان دارد از طاقت زالوصفت‌هایی که خون کارگران را می‌مکند، یعنی همان سرمایه‌داران، خارج باشد و نقادی‌های مضحکی را روانه این بخش از فیلم کنند و از کلماتی مانند خسته‌کننده‌بودن و یا کسالت‌بار بودن را برای توصیفش به کار گیرند. اما کارگران نیک می‌دانند که زیست واقعی آنان در شرف و نزدیکی این روزمرگی قرار دارد و یا به عبارتی آن‌چه در این فیلم‌ها به نمایش گذاشته می‌شود و برای آنان کسالت‌بار است، زندگی واقعی میلیون‌ها کارگر است که هر روزه با آن دست‌وپنجه نرم می‌کنند.

قسمت دیگری از مشکلات کارگران که فیلم به آن نپرداخته یا اگر هم پرداخته در حد یکی دو دیالوگ موضوع را بسته و به‌کناری انداخته، بحث بیمه و دیگر مطالبات کارگران است. در فیلم از چگونگی پرداخت و میزان دستمزد دو کارگر داستان ما تصویری ارائه نشده است. گویا کفایت یا عدم کفایت حقوق دریافتی کارگران برای تأمین نیازهای زندگیشان و حقوق معوقه‌هایی که کارگران با آن مواجهه‌ی هر روزه دارند، در فیلم آقای کارگردان جایی ندارد. فقط به بحث بیمه اشاره‌ای گذرا می‌کند که آن هم خود ذبیح را مقصر قلمداد می‌کند. در سکansı از فیلم عمو قادر خطاب به انسی می‌گوید: ذبیح سر به هواست و به‌جای این که بیمه‌ی عمر بگیرد به دنبال خرید گهواره برای بچه متولد نشده‌شان بوده. گویا آقای کارگردان از یاد برده‌اند طبق قانون کار بیمه‌ی کارگر به عهده‌ی کارفرما می‌باشد و کارفرما برای تصاحب حداکثر سود و ثروت بیش‌تر از تأمین آن سر باز زده

است. و یا فیلم اصلاً اشاره‌ای به امنیت محل کار ذبیح ندارد و در آن‌جا نیز خود ذبیح را مسئول پرت‌شدن‌اش معرفی می‌کند. این در حالی است که روزانه اخباری را شاهدیم که حکایت از مرگ و نقص عضو شدن کارگران در محیط‌های کار و افتادن کارگران ساختمانی و یا جوش کاری از بالای ساختمان به پایین هستیم که همه و همه به علت عدم رعایت اصول ایمنی محیط کار اتفاق افتاده است؛ در عین این‌که مطابق با قانون کار رعایت ایمنی محیط کار از وظایف قانونی کارفرماست و مسئولیت عدم رعایت آن نیز به عهده‌ی کارفرما می‌باشد، اما کارفرما به دلیل کسب سود بیش‌تر از آن سر باز می‌زند.

بحث امنیت شغلی که باید از مهم‌ترین مطالبات کارگران باشد نیز از قلم آقای نویسنده افتاده است و ... همه و همه به روشنی بیان‌گر ایدئولوژی حاکم بر فضای فیلم است که ذکر آن در ابتدای متن حاضر رفت. آری سرمایه‌داران از خون کارگران تغذیه می‌کنند و هیچ‌وقت سیر نمی‌شوند و این ذات نظام سرمایه‌داری است.

شخصیت دیگری که فیلم خلق کرده است، خانم مُسنی به نام طوبی سادات است که به آلزایمر مبتلا است و دوران کهن‌سالی خود را تک‌وتنها در خانه‌ای که گویا متعلق به پسر همسر او است، به سر می‌برد. کامران خان در تلاش است تا نامادری خود را از خانه بیرون کرده و خانه را بفروشد. زندگی خانمی از طبقه‌ی فرادست به‌گونه‌ای روایت می‌شود که حس دل‌سوزی و ترحم بیننده را تحریک کند و او را مجاب کند به این‌که آواره‌شدن در کهن‌سالی امری طبیعی است که شاید برای همه‌ی افراد اجتماع به‌طور یکسان رخ دهد اما ما نیک می‌دانیم که طوبی سادات زنی ثروتمند است و در خانه‌ای ویلایی و چندصد متری زندگی می‌کند که از مایملک همسرش به او رسیده است و اگر هم قرار باشد در آسایشگاه سالمندان روزهای آخر عمر خود را بگذراند، با توجه به توان مادی‌ای که از آن برخوردار است، می‌تواند در آسایشگاهی خصوصی با حداکثر امکانات رفاهی به حیات خود ادامه دهد. اما آیا چنین سرنوشت لاکچری‌ای نیز در انتظار کهن‌سالان و بازنشستگان طبقه‌ی کارگر است؟ فیلم با شیادی تمام می‌کوشد تا سرنوشت یکسانی را به بیننده القا کند که در واقع فرسنگ‌ها با واقعیت فاصله دارد. این عام‌سازی سرنوشت، دقیقاً در جهت و در خدمت همان ایدئولوژی‌ای است که می‌کوشد انسان‌ها را برابر جلوه دهد.

زمانی که ذبیح در بیمارستان است اندک دیالوگی را می‌توان یافت که به بحث هزینه‌های درمان اشاره کند و این در حالی است که هزینه‌های بستری بلندمدت در بخش مراقبت‌های ویژه بسیار بالاتر از بخش‌های عادی می‌باشد و بستری ذبیح در آن‌جا باید انسی را تحت فشار مالی قرار دهد؛ در حالی که به این بخش اصلاً پرداخته نمی‌شود. و یا این‌که بخش بهداشت و درمان در سیاست‌های نئولیبرالی به منزله‌ی یک بنگاه سودآور هر روز بیش و بیش‌تر برون‌سپاری می‌شوند و با کالایی‌سازی سلامت این کالای گران قیمت نیز عملاً از دسترس طبقه‌ی کارگر خارج می‌شود؛ البته صف‌های بلندمدت و چندماهه برای سی‌تی‌اسکن و ام‌آر‌آی و کمبود تخت در بیمارستان‌های دولتی در لحظاتی که جامعه با بحران روبه‌رو می‌شود مانند زمان کرونا کارگران را مجبور می‌کند تا برای تأمین سلامت خود و خانواده دست به دامان بخش خصوصی شوند که هزینه‌های گزافی را بر دوش طبقه‌ی کارگر می‌گذارد. در واقع می‌توان گفت بهداشت و درمان که قرار بود مجانی در اختیار آحاد مردم قرار گیرد اکنون به شکل کالایی جلوه می‌کند که اکثر اقشار کم درآمد اجتماع، لازم است برای خرید آن سفره‌ی خود را کوچک‌تر کنند. تا اینجا دیدیم که فیلم نمی‌خواهد یا نمی‌تواند به تمام مشکلات کارگران بپردازد.

در چند سکانس از فیلم نقش انسی به عنوان خانم یک خانواده‌ی کارگری جالب توجه است. او که صبح به همراه ذبیح از خانه خارج شده و به سر کار رفته و دقیقاً هم‌زمان با همسرش به خانه بازگشته است فوراً به آشپزخانه رفته و به پخت‌وپز مشغول می‌شود و روشن است تمام وظایف خانه‌داری از جمله نظافت خانه، پخت‌وپز و شستن لباس چرک‌ها و ... به عهده‌ی اوست. در سکانس دیگری انسی به پرستاری از ذبیح که چشمانش در هنگام کار سوخته، مشغول است. این یعنی وظیفه‌ی دیگری به نام همسرداری را باید به دوش بکشد و البته قرار است در آینده وظیفه‌ی دیگری به نام مادر بودن نیز اضافه شود. فیلم اشاره‌ای به میزان دستمزد انسی نمی‌کند اما روشن است که زنان در جوامع سرمایه‌داری نیروی کار ارزان‌تری هستند. این جاست که گویا ایدئولوژی حاکم بر فیلم شکاف برمی‌دارد و این حقیقت آشکار می‌شود که ستم مضاعف طبقاتی‌ای در جوامع سرمایه‌داری بر زنان طبقه‌ی کارگر اعمال می‌شود. زنان طبقه کارگر در محل کار همانند مردان هم‌طبقه‌ای خود و بعضاً بیش‌تر، توسط سرمایه‌داران استثمار می‌شوند ولی با این تفاوت که بهره‌کشی از زنان طبقه کارگر فقط محدود به محل کار نمی‌شود، بلکه در محیط خانه نیز این بهره‌کشی در جریان است و آنان مجبور به انجام کارهای بازتولید روزانه و نسلی طبقه‌ی کارگرند که در خدمت بازتولید نظام سرمایه‌داری است.

اکنون ممکن است سوال شود که چگونه در محیط خانه زنان طبقه‌ی کارگر برای سرمایه‌داران کار بدون مزد انجام می‌دهند؟ پاسخ کاملاً مشخص است؛ زنان طبقه کارگر برای بازتولید نیروی کار خود و همسر خود به عنوان کارگر و هم‌چنین پرورش فرزندان به‌عنوان نیروی کار آینده، خدماتی نظیر خانه‌داری، شوهرداری، فرزندآوری و پرورش آن‌ها را بدون مزد به سرمایه‌داران و جوامع سرمایه‌داری ارائه می‌دهند و این خدمات بدون مزد، سرمایه‌ی ثابتی را که سرمایه‌داران باید به کارگران پرداخت کنند تقلیل می‌دهد و لذا سودهای هنگفتی را می‌آفریند که تمام و کمال به نفع سرمایه‌داران و نظام سرمایه‌داری تصاحب می‌شود. البته برخی از جریان‌های سیاسی و رسانه‌هایی که گرایش به سرمایه‌داری را حمل می‌کنند، می‌کوشند تا مسئله‌ی زنان طبقه‌ی کارگر و مطالبات آنان را با زنان اجتماع به شکل عام و مطالبات آنان یکی انگاشته تا بل که بتوانند این قسمت از طبقه‌ی کارگر را با خود همراه کنند. نمونه‌های زیادی از این قبیل را در جامعه می‌توان برشمرد. برای مثال در اعتراضات اخیر (اعتراض به مرگ مهسا امینی) افرادی از قبیل مسیح علی‌نژاد و یا کانال‌ها و شبکه‌هایی مانند ایران اینترنشنال درصدد عام‌سازی مطالبه‌ی حجاب بودند و می‌کوشیدند تا زنان و مردان همه اقشار اجتماعی را برای نیل به هدف سرنگونی جمهوری اسلامی بسیج کنند. اما برای کارگران و زنان طبقه‌ی کارگر روشن است که شعارهایی از قبیل زن زندگی آزادی، شعارهایی در خدمت اقشار فرادست جامعه است و حتی در صورت قدرت‌گیری این جریانات نیز تفاوتی در وضعیت آنان ایجاد نمی‌شود و همان ستم مضاعف طبقاتی‌ای که ذکر آن رفت تداوم خواهد یافت. این جریانات فقط خواهان تغییر عمامه به کراوات، عبا به کت‌وشلوار و تداوم استثمار طبقه‌ی کارگر به‌واسطه‌ی خودشان هستند. طبقه‌ی کارگر باید هوشیار باشد که در دام این جریانات که هم‌زاد حقیقی جمهوری اسلامی‌اند، نیافتد و سیاست و سبک کار مبارزاتی مخصوص طبقاتی خود را پی بگیرد.